

پادشاه اسب‌ها



نمی‌کند). شلوار جین و کفش تیس می‌پوشد و کلاهش را تا روی پیشانی‌اش پایین می‌کشد. مدل قدم‌پر داشتن‌اش، راه رفتن گاوپازها و ماجراجوها را نداعی می‌کند. و از همه جالب‌تر، چیزی که باعث می‌شود جذبه‌ای خاص و احترام‌برانگیز داشته باشد این است که ظاهر و رفتار نامتعارف خودش را ترویج هم می‌کند. همه چیز را در زندگی دوست دارد جز جبر. شنونده خوب و دقیقی است (البته اگر شما را آدم جالب توجهی بشمارد) و دیگر این که در هر شرایطی با چابکی و انرژی یک جنگجو به استقبال مشکلات می‌رود.

توصیف بی‌طرفانه بارتاباز وقتی سال‌ها در کنارش باشید، مشکل است. اما به هر صورت، مخاطبانی که عاشقش هستند، دسته‌دسته برای دیدن نمایش‌های غیرقابل‌توصیفش به پاریس، نیویورک، مسکو و حالا توکیو می‌آیند. توکیو جایی است که در آن تب بارتاباز به شدت عود کرده و رنگی از حماسه به خود گرفته است. ژاپنی‌ها به جنون اسب معروفاند ولی دلیل ساختن یک ورزشگاه دوهزار نفری برای اجراهای بارتاباز این نیست. تماشاگران ژاپنی به این ورزشگاه می‌آیند تا بی‌صبرانه خودشان را در نمایش او، لباس‌ها، نورها و موسیقی تقاطعی‌اش غرق کنند. این برای‌شان یک تجربه جادویی است و آن‌ها دوباره و دوباره، مفتون دنیای مرموز شگفت‌آوری که بارتاباز به روی آن‌ها می‌گشاید به‌سوی او بازمی‌گردند.

خود بارتاباز هم وقتی با یک ماجراجویی جدید مواجه است و در میدانی متفاوت دست‌وپنجه نرم می‌کند، از همیشه خوشحال‌تر است. خیلی ساده بگویم چیزی به‌نام «شکست» در دایره لغاتش وجود ندارد.

ماجراجویی اخیرش، در صدر همه کارهای عجیب و غریب قبلی‌اش قرار می‌گیرد: احیای گرند اکوایر

یک پدیده خارق‌العاده واقعی است. اما این بارتاباز کیست؟ خیلی خلاصه کافی است بگویم مردی متناقض، یک گدای جنتلمن، پوشیده در راز. بعضی می‌گویند در راجستان متولد شده و بعضی می‌گویند جرجیا یا حتی آفریقا. ولی یک منبع قابل اعتماد، او را متولد حومه پاریس معرفی می‌کند. اما در مورد اسم واقعی‌اش باید بگویم کم‌تر کسی آن را به خاطر می‌آورد، چرا که او همیشه با لقبی که خودش برای خودش انتخاب کرده، نامیده می‌شود. نامی که نشانه‌ای است از سرسپردگی او به اسب‌ها و حرفه‌اش.

بخش‌های دیگر کارنامه او ساده‌ترند. بارتاباز که حالا در میانه چهل سالگی است، اولین کمپانی تئاترش را در هفده سالگی تأسیس کرد. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ سیرک آلیگرو را ایجاد کرد و حدوداً در ۱۹۸۸ به سیرک زینگارو تبدیلش کرد. زینگارو نوعی تئاتر منحصر به فرد ارائه می‌کرد، ترکیبی از سوارکاری و رقص و موسیقی ملل.

نام زینگارو که در زبان ایتالیایی گدا معنی می‌دهد، در اصل نام اولین اسب بارتاباز بود؛ مخلوق شگفت‌آوری که می‌توانست چهارنعل، عقب‌عقب برود. شاید البته خودش هم نمی‌دانست که این توانایی را دارد و این چیزی بود که بارتاباز از او خواست. (ممکن است فکر کنید این فقط یکی از افسانه‌هایی است که درباره بارتاباز نقل می‌شود. شرط می‌بندم اگر اسبی را ببینید که به اختیار خودش چهارنعل به عقب می‌تازد، نفس‌تان بند می‌آید و دوباره به معجزه ایمان می‌آورید!)

چه چیز دیگری درباره او مانده که بگویم؟ خب، او بلندقد و لاغر و چشم‌سیاه است و مچ دست‌های خیلی باریکی دارد که این البته در میان سوارکارها نامتعارف است (شاید دلیلش این است که او خیلی اسب‌سواری

در روزهای باشکوه گذشته، ورسای به‌عنوان پایتخت اسب اروپا شناخته می‌شد. اما سلطنت، صدای سم‌ها را کم‌رنگ کرد و اصطبل‌ها رفته‌رفته برای مقاصد دیگری به کار گرفته شدند. در سال ۲۰۰۳، بارتاباز، کارگردانی عجیب و غریب از سیرک جادویی زینگارو، آکادمی تماشایی خودش را که در خدمت هنر سوارکاری بود، در گرند اکوایر افتتاح کرد. یک‌بار دیگر ورسای به خودش می‌بالید از این که سرگرمی مناسبی درخور خاندان سلطنتی ترتیب داده است. این یادداشت شامل حرف‌هایی است که یکی از دوستان بارتاباز، ژان لوک هیس - روزنامه‌نگاری که همچنان سوارکاری هم دارد - درباره بارتاباز، این اسب‌سوار اسرارآمیز و آخرین ساخته‌اش، گفته است.

هر چیزی که با حواس بشری قابل درک باشد «پدیده» محسوب نمی‌شود. به این استناد بارتاباز



نام زینگارو که
در زبان ایتالیایی
گدا معنی می‌دهد،
در اصل نام اولین
اسب بارتاباز
بود؛ مخلوق
شگفت‌آوری
که می‌توانست
چهارنعل،
عقب‌عقب برود.
شاید البته خودش
هم نمی‌دانست
که این توانایی را
دارد و این چیزی
بود که بارتاباز از او
خواست.



داشت موش‌ها را تعلیم دهد و این جوندگان کوچک
با نمایش‌شان توانستند در جشنوارهٔ تئاتر معتبر
آوینیون اعتبار کسب کنند.

به عقیدهٔ بعضی از مردم، بارتاباز در ورسای
همان‌قدر وصلهٔ ناجور به‌نظر می‌رسد که ملکهٔ
انگلستان در یک مهمانی عیش و طربا با این حال
او یک مرد واقعی است گرچه نمایش‌هایش آرامشی
تقریباً زنانه را به رخ می‌کشد.

منبع: سایت جشنوارهٔ آوینیون
مترجم: فرشته حبیبی

۱- اصطلاح **Angry Young Men** برای گروهی از
نویسندگان انگلیسی دههٔ پنجاه به کار می‌رود که قهرمانان
آثارشان مواضعی انتقادی و عصیانگرانه نسبت به جامعه
داشته‌اند. این اصطلاح در ابتدا از زندگی‌نامهٔ لسللی آن پاول
(به همین نام) گرفته شد و با نمایش‌نامهٔ باخشم به گذشته
بنگر جان آزرین از سال ۱۹۵۵ متداول شد.



بارتاباز خیلی پیش‌تر تشخیص داده بود که رقص
ممکن است یک‌جور ناراحتی یا گرفتگی در عضلات
ایجاد کند. سوارکاری که چنین گرفتگی‌ای را در
عضلاتش حس کرده، احتیاط بیشتری به خرج
می‌دهد و موقع اسب‌سواری دقت بیشتری می‌کند.
اگر سواری، شمشیربازی و رقص کافی نبودند،
چهارنعل در عین حال که حرکات‌تان را تمرین
می‌کنید به‌سراغ فضای موسیقی باروک بروید!
می‌گویند که آواز خواندن نفس را زیاد می‌کند،
که‌رویی را برطرف می‌کند و اعتماد به نفس را بالا
می‌برد. و همهٔ این‌ها وقتی قرار است سوارکاری کنید،
سرمایه‌های بزرگی محسوب می‌شوند.

کار گروهی اولویت بعدی است. سوارکاران اغلب
تنها تمرین می‌کنند و بارتاباز پس از مشاهدهٔ این
موضوع سعی کرد به نحو کارآمدی به این اتزوا
با شکوه پایان دهد، و سرانجام او تأکید بسیاری
بر «اصول» دارد. کسانی که او بیش‌تر از همه
تحسین‌شان می‌کند یعنی رقصنده‌ها و موزیسین‌ها
به‌طور مداوم و بدون در نظر گرفتن شهرت‌شان،
نقش‌های‌شان را تمرین می‌کنند.

گروه فعلی آکادمی هنرهای اسب‌سواری پانزده
نفرند که فقط یکی از آن‌ها مرد است. بیش‌ترشان
اهل فرانسه‌اند، اما در دوره‌های دیگر، دانش‌آموزان از
جاهای دورتری مثل روسیه و هاوایی هم می‌آمدند.
بارتاباز معتقد است مدارس اسب‌سواری اغلب مربی
تربیت می‌کنند نه سوارکار، و واضح است مقصودش
این نیست که آن‌هایی که رژیم طاقت‌فرسای بارتابازی
را سه سال تمام تحمل می‌کنند، لزوماً سوارکارهای
خوبی می‌شوند.

بارتاباز همچون خیلی از تئاتری‌های دیگر
دوره‌های مختلفی را در کارش تجربه کرده است:
در طول دورهٔ «مرد جوان خشمگین» اش، عادت

دیدنی در ورسای. وظیفه‌ای که بارتاباز در سال ۲۰۰۳
به عهده گرفت.

از روزگار سان‌کینگ، بزرگ‌ترین سوارکارها
اسب‌های‌شان را در امتداد این جایگاه تاریخی بورت‌تمه
برده‌اند و آن‌ها را به نمایش گذاشته‌اند. پس بی‌شک
دیگری نمی‌پاید که بارتاباز نیز در کنار آن‌ها
بزرگ، نام‌خود را جاودانه کند. زیرا او از همان
لحظه‌ای که پا به آن‌ها نهاد، می‌دانست چه‌طور دوباره
زندگی را به آن نقطهٔ عطف باشکوه برگرداند.

او مقدمات یک آکادمی اسب‌سواری را فراهم
کرد که در آن بهترین هنرمندان اسب‌سوار برای
حرکات موزون کلاسیک و رقص‌پردازی‌های معاصر
تعلیم داده شوند. پیش‌بینی کرد که برخلاف مدارس
دولتی، این آکادمی به وسیلهٔ اجرای نمایش‌های
خودش، تأمین بودجه خواهد شد. سؤال بعدی
این بود که چه کسی در این آکادمی سنت‌شکن
و نوآور، تعلیم خواهد دید؟ بارتاباز اصرار داشت که
شرایط شرکت در این کلاس‌ها، کاملاً شفاف باشد.
متقاضیان باید حداقل نوزده سال سن داشته باشند،
در سطح پیشرفته‌ای سوارکاری بدانند و برای یک
تعهد طولانی آمادگی داشته باشند. او نمی‌توانست
آمتورها را تحمل کند.

دانش‌آموزان فقط مقرری مختصری می‌گیرند ولی
به هیچ‌وجه کسب نخواهند شد. فقط داشتن انگیزه
و علاقه‌مندی کافی نیست. برای سوارکارشدن در
یک سطح جهانی، دانش‌آموزان باید بر یک دسته از
مقررات و آداب دیگر هم مسلط شوند. برای مثال
آن‌ها ساعت‌ها و ساعت‌ها وقت‌شان را به شمشیربازی
هنری اختصاص می‌دهند. چرا؟ چون شمشیربازی
باعث تقویت انعطاف‌پذیری، وقار و احترام به طرف
مقابل می‌شود. همان چیزهایی که در مورد رقص
هم صدق می‌کند.